

کژ راهه

مغالطه فحاشی

(مغالطه توهین)

قسمت سوم

حق داشتن و آنان را نه درختانی روئیده و بالیده بر مزرع سبز عصر، بل مرغان باغ ملکوت افتاده در محبس تنگ خاک، معرفی کردن نیز محض جهل فروشی و نابینائی و قدرنشناسی است. علم کلام جدید ما امروز با ایراد عنصر بشریت و تاریخیت در دین و معرفت دینی و حیات رجال الهی، آگاهانه بایی را در دین شناسی بر خود می‌گشاید که بر گذشتگان بسته بود و به توازی وفا می‌کند که قرن‌ها بی‌وفایی و بی‌مهری دیده بود. بسط تجربه نبوی هم دوست دارد تا جهدی کوچک در این جهاد بزرگ تلقی شود.» (۲)

۲. ذیح حضرت اسماعیل از سوی حضرت ابراهیم علیه‌السلام، خلاف اخلاق و عوطف و یک جنایت بود:

«پیامبری مانند ابراهیم ﷺ در خوابی که عین تجربه دینی او بود می‌بیند که به او فرمان می‌دهند فرزند بی‌گناه خود را بکشند، کاری که هم صریحا خلاف قواعد اخلاقی است و هم ناسازگار با عوطف پدری. هیچ پدری نمی‌تواند حتی در خیال، خود را به چنین کاری راضی کند و هیچ شخصیت فضیلت‌شناس اخلاقی نمی‌تواند بی‌پروا و بی‌دلیل

و جاهل است. متأسفانه برخی از نویسندگان خود را روشنفکر می‌نامند، از این مغالطه در سخنان و نوشته‌های خود استفاده‌های بسیاری کرده‌اند. برای نمونه، آقای سروش از توسل به این نوع مغالطه دریغ نورزیده است و از فحاشی و بی‌ادب و نفهم و جاهل و درنده و فاشیست و... خواندن مخالفان خود هیچ ابایی نورزیده است، و چون حدیث این ادبیات ویژه آقای سروش، مکتوبه مستقلمی را می‌طلبید در اینجا فقط به چند نمونه از آن اکتفا می‌شود:

نمونه‌های مغالطات فحاشی سروش ۱. هر کس که دین را «تاریخی» نداند (۱) و به تئوری مطرح شده در کتاب بسط تجربه نبوی، باور نداشته باشد و نیز وحی را تجربه دینی نداند، جاهل و ابله بوده و چشم ابلیسانه دارد:

«همسری با اولیاء برداشتن و انبیا را همچو خود پنداشتن و چشم ابلیسانه گشودن و صورت را فارغ از معنی دیدن، و کار یاکان را قیاس از خود گرفتن و شیر را از شیر بلان‌شناختن، البته کبر فروشی و بی‌حرمتی و ابله‌ی است، لکن دانایی ناقص و تصویر شکسته و درک نامتوازن از اولیاء



اشاره

در شماره گذشته از دو نوع مغالطه «اشتراک لفظی» و «تکذیب مخاطب» سخن گفتیم. در این شماره به یکی از شایع‌ترین مغالطه‌هایی که از سوی مخالفان ادیان الهی به ویژه اسلام بیان می‌شود یعنی مغالطه «فحاشی و توهین» می‌پردازیم:

طرح مساله

مغالطه فحاشی زمانی رخ می‌دهد که شخص، استدلال معینی را اقامه کند و درباره موضوعی سخن بگوید، اما شخص دوم به جای ارائه استدلال در نقد سخن او، مشتق فحش و ناسزا درباره شخصیت وی ارایه دهد و بکوشد با مخدوش و منقور کردن او، استدلالش را باطل نشان دهد. جنبه مغالطی توهین و فحاشی در آن است که اصل استدلال کنار نهاده شده و معیار و شیوه دیگری برای نقد مدعا به‌کار گرفته می‌شود که منطقا هیچ ارتباطی با ادعا ندارد. برای مثال گفته شود: این مقاله ارزش خواندن ندارد چون نویسنده آن، شخصی خشونت‌طلب، فاشیست

سید محمود نبویان
استادیار مؤسسه آموزشی و
پژوهشی امام خمینی ﷺ

nabaviran@gmail.com

منطبق شدند ... دیری نخواهد گذشت که حریت خود را در ابلاغ رسالت در خواهد باخت ... و مبلغان اجیر و مقلد، گوش به فرمان اولیای عقیدت فروش جا را بر هادیان مشفق و محقق آزاده تنگ خواهد کرد ...

چهارم این که مرتزقه و مزدوران در تاریخ دین، جز نشر نزاع و تعصب چه کرده‌اند؟ و جز ایجاد تفرقه و به جان هم افکندن فرقه‌ها چه میراثی برجا نهاده‌اند؟ دین را باید محققان آزاده و دلیر و صاحب نظر و سیرچشم، نشر و ترویج کنند نه وابستگان و فرمانبرداران و تلقین پذیران گرسنه و بی‌مایه. آن که آزادی خود را می‌دهد تا وجه معاشی بگیرد و روانه شود تا عقیدتی بفروشد چه حرفی دارد در برابر کسی دیگر که او هم به جای دیگر سرسپرده و نانی گرفته و معرکه‌ای به پا کرده است؟ یکی وهابیت فروشی می‌کند و دیگری تشیع فروشی، هر دو فروشنده‌اند نه هدایتگر. (۸)

راستی چرا آقای سروش، هر کسی را که به او اندک انتقادی داشته و یا روش او را نپسندد، چنین به فحاشی می‌گیرد؟ این هتاک‌های حاکمی از چیست؟ آیا مقتضای روشنفکر بودن است یا این که عوامل دیگری دخالت دارد؟ و بسیار جالب توجه تر این که آقای سروش پس از این همه فحاشی و هتاک می‌گوید: «این‌ها سخنان فروتنانه من بود.» (۸)

۷. دین‌ورزی شیعیان، جبری، عامیانه، مصلحت‌اندیش، اسطوره‌ای، تفرقه‌آمیز و غیرعقلانی است؛

« دین‌ورزی مصلحت‌اندیش عامیانه، علتی (غیردلیلی) میراثی، جبری (برگرفته نه از سر انتخاب و اختیار) عاطفی، جزمی، آدابی، مناسکی، ایندولوژیک، هویتی، فشری، جمعی - آیینی، شریعتی - فقهی، پراسطوره، تقلیدی، تبعیدی، سنتی و عاداتی است. حجم عمل در این گونه دین‌ورزی ملاک غفلت و رقت ایمان است. حج بسیار کردن، به

به شورا بدل شد و چهره‌هایی در آن پیدا شدند که من سابقه و مشی و مشربشان را نمی‌پسندیدم و فاشیسم فرهنگی را در عمل و نظرشان می‌دیدم از آن کناره گرفتم ...

نمی‌دانم کسانی که در این گونه شوراها در می‌آیند و پا بر مسند قدرتی می‌نهند چه معجون می‌خورند و مس وجود خود را به کدام کیمیا می‌مالند که چنین بی‌حساسیت و بی‌خاصیت می‌شوند و به ضعف باصره و ثقل سامعه دچار می‌آیند. هر چه بود کارنامه غیر درخشان جمهوری اسلامی در عرصه فرهنگ رسمی به دست همین فرهنگیان رقم زده شد و من که هم شیمیست‌ام و هم به صحت و سلامت سامعه و باصره خود بسیار علاقه‌مندم، در عین این که به جد از نوشیدن آن معجون می‌پرهیزم، به راستی می‌خواهم ترکیب سحرآسا و اخته‌کننده آن را بدانم، فعلا به نسخه پرهیز عمل می‌کنم بلکه بعداً بتوانم پادزهری قوی برای آن بسازم. (۶)

۵. سخنان شیخ جوادی آملی ناسنجیده و نامودبانه است؛

«کسانی اعتراض تلخ‌تری آوردند از آن جمله سخنان ناسنجیده و نامودبانه یکی از روحانیون قم بود (شیخ عبدالله جوادی آملی) که جسارتی به ساحت پاک پیامبر ﷺ کرد.» (۷)

۶. روحانی یعنی اجیر و مقلد و عقیدت‌فروش و مزدور و تفرقه‌افکن؛

«ملاک و مقوم روحانی بودن اینک «ارتزاقی از راه دین» است آن هم نه به معنی دین‌فروشی مذموم بل به معنی تأمین حاجات مشروع از طریق شغل هدایت‌گری ... من این وضع را به چهار دلیل نامطلوب شمرده بودم یکی اینکه وقتی مذهب و مکسب بر هم

دست به چنین جنایتی ببرد.» (۳) آیا واقعا ذبح اسماعیل یک جنایت بوده است؟ چگونه می‌توان پذیرفت که خداوند حکیم و رحیم دستور یک جنایت را صادر کرده باشد؟ آیا چنین تحلیل‌هایی درست است؟ آیا صرف اینکه آقای سروش از ارائه تحلیل درست از امری عاجز بوده است باید آن را مورد فحاشی و توهین قرار دهد؟

۳. عموم روحانیون و نیز عموم مراجع بزرگ مانند آیت‌الله بروجردی ره و گلپایگانی ره عوام‌اند و عوام‌پرور؛

«عموم روحانیون تاریخ همه ادیان، دسته مقابل یعنی دین‌ورزان مصلحت‌اندیش آخرت‌گرا را تشکیل می‌دهند و تفاوتشان با مصلحت‌اندیشان عامی، فقط در این است که آنچه را عامیان از دست دوم می‌گیرند، آنان از سرچشمه برمی‌دارند، و به تعبیر مولانا «به علم نقل ملی» هستند، یعنی مملو از مقولات و مأثورات. از این که بگذریم دین‌ورزی‌شان از لحاظ علتی و میراثی و جزمی و آدابی و جمعی و فقهی و اسطوره‌ای و تبعیدی بودن با عامیان فرقی ندارد. خدا و پیامبر و طاعت و معصیت‌شان هم به همان معناست. بلکه هم اینان‌اند که دین‌ورزی مصلحت‌اندیش عامیان را تعلیم عامیان می‌کنند. اخلاقی اینان، اخلاقی دینی (نه عقلانی) است، و از نظر معرفتی هم تک‌منبعی هستند و جهان‌شان نیز جهانی است آکنده از نیروهای نهان و امدادات غیبی و دست‌های نامرئی، و عمل به تکلیف نزد آنان بر هدف‌گیری طراحانه و سیاست‌گزاری مدیرانه پیشی می‌گیرد. عموم فقیهان در عصر ما بزرگانی مانند آیت‌الله خوئی، مرعشی، گلپایگانی، بروجردی و پیروانشان به این دسته تعلق دارند.» (۴)

۴. اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، انسان‌هایی بی‌احساس، بی‌خاصیت، اخته (۵) و فاشیست هستند؛

«همین که شکل کار عوض شد و ستاد



جنبه مغالطی توهین و فحاشی در آن است که اصل استدلال کنار نهاده شده و معیار و شیوه دیگری برای نقد مدعا به کار گرفته می‌شود که منطقی هیچ ارتباطی با ادعا ندارد. برای مثال گفته شود: این مقاله ارزش خواندن ندارد چون نویسنده آن، شخصی خشونت‌طلب، فاشیست و جاهل است.

سروش: نمی‌دانم کسانی که در این گونه شوراها در می‌آیند و پا بر مسند قدرتی می‌نهند چه معجزونی می‌خورند و مس وجود خود را به کدام کیمیا می‌مالند که چنین بی‌حساسیت و بی‌خاصیت می‌شوند و به ضعف باصره و ثقل سامعه دچار می‌آیند!

زیارت قبور رفتن، نماز بسیار گزاردن و امثال آن ... وفور دعاها و دسته‌جمعی، روضه‌خوانی‌ها، قرآن‌خوانی‌ها، اعتکافات، نمازهای جمعه و جماعت، مجالس و منابر، ابوهی زائران و عابدان در زیارتگاه‌ها و مساجد و مجاهدان در میدان‌های جهاد، عین اعتلا و عظمت و مایه افتخار این‌گونه دین‌ورزی است و هم به غلیان عاطفه دینی مند می‌دهد و هم از آن مند می‌گیرد. این‌گونه دین‌ورزی از آن‌جا که میراثی و موروثی است و با دلیل فراهم نیامده و تقلید و تبعید در حصول و دوام آن نقش اول دارد و بیشتر به عمل می‌پردازد تا به تأمل و تعقل و بیشتر بر عاطفه و شورینا می‌شود تا بر کاوش و کوشش عقلانی ...

شخصیت‌ها در این دین‌ورزی سخت اسطوره‌ای می‌شوند و با تاریخ و جغرافیای بشری قطع رابطه می‌کنند. قرن‌ها پدران و مادران ما بر حسینی گریستند که در عاشورا جنیان به کمک

در سراسر قرآن کریم به چشم می‌خورد، متعلق به دین‌ورزی عوامانه است؟ اگر بیان قرآن کریم دین‌ورزی نادرست و عوامانه و غیرعقلانی است، پس کدام دین‌ورزی، درست و تحقیقی و عقلانی است؟ آیا تکرار و بیان سخنان ضد قرآن کریم، عقلانی است؟

۸. روحانیت دارای منافع صنفی و قشری، و فقه، حزب است (و طبیعتاً فقها حزبی‌اند):

«نظر من این است که وقتی در جامعه، قشر روحانی بر سر کار بیاید که منافع صنفی و قشری دارد، این امر نتایج خوبی برای سیاست کشور به بار نخواهد آورد و در این‌که روحانیت منافع و تعلقات صنفی دارد، جای هیچ شبهه‌ای نیست.» (۱۱)

می‌دانم آنچه در اینجا راهزنی می‌کند، مفاهیم مومن و کافر است، لکن تفکیک میان معانی کفر و ایمان فقهی (حزبی) و کفر و ایمان واقعی، گره معضل را خواهد

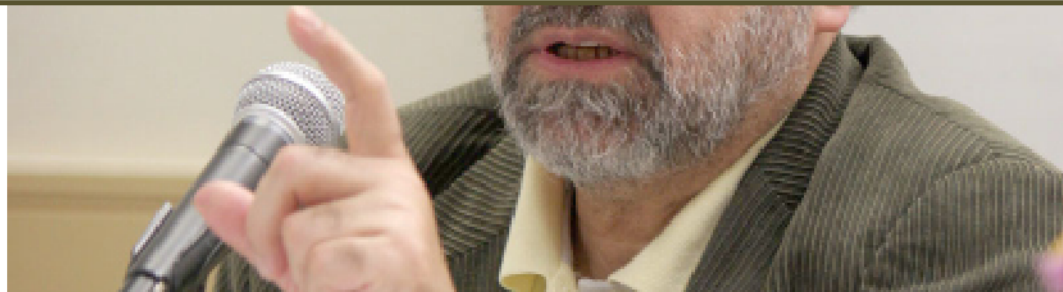
حزب و به دست آوردن منافع و تعلقات صنفی و حزبی بوده‌اند؟

۹. در سخنی دیگر، آقای سروش مخالفان خود را در دین‌شناسی، فاشیست و مستبد می‌خواند:

«اینک حمله قرائت فاشیستی و عمله استبداد دینی، هم سخنگو دارد، هم فقیه، هم تئورسین، هم فیلسوف، هم قاضی، هم شاعر، هم مجله و روزنامه و هم ارتش.» (۱۳)

از آقای سروش می‌پرسیم آیا واقعا فقط دو نوع قرائت از دین موجود است: یکی روشنفکرانه و یکی فاشیستی؟ و آیا درست است بگوییم هر کس مانند ما فکر می‌کند روشنفکر (و حتما انسان والا) است و در غیر این صورت، فاشیست است؟

۱۰. متأسفانه فحاشی‌ها و توهین‌های آقای سروش محدود به موارد فوق نیست، بلکه ایشان - به ویژه در دهه‌های اخیر - در بیش‌تر نوشتارها و سخنرانی‌های



خود از مخالفان خود، با فحش و توهین استقبال می‌کند.

آقای سروش پس از انتخابات نهم ریاست جمهوری و در تداوم اغتشاشات و فتنه‌گری‌های صریح دشمنان اسلام و در رأس آنها اسرائیل و آمریکا، و در دفاع از آن فتنه‌گری‌ها در نامه‌ای (۱۴) در حدود پنج صفحه، به رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی) بیش از ۷۵ بار فحش داده و توهین می‌کند، معلوم نیست آیا این شیوه، یک شیوه علمی و یا روشنفکری است، یا حاکی از کینه‌های شخصی و ... در این نامه از الفاظ بسیار ناشایستی چون:

گشود» (۱۲)

راستی آقای سروش بر اساس کدام استدلال و برهانی مدعی شده است که فقهای بزرگوار و بزرگان دینی چونان شیخ انصاری، صاحب جواهر، آیت‌الله بروجردی، امام خمینی، آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله مرعشی نجفی، آیت‌الله خویی و ... که در دفاع از آستان بلندسامان دین خدا جان‌نثاری کردند و برخلاف آقای سروش در تقوا و اخلاص و پرهیز از زخارف دنیا و پرهیز از پذیرفتن هدایا و جوایز صدها میلیونی از سران کفر و استکبار (مانند آمریکا، انگلستان و هلند) سرآمد دیگران بودند، در پی تشکیل

آمدند و روز شهادتش هر سنگی را که از زمین برمی‌داشتند زیر آن خون تازه می‌یافتند و یک‌بار از تحلیل عقلانی و تاریخی قیام او سوال نمی‌کردند و حتی قرن‌ها پس از زوال امویان و عباسیان باز هم در زیارت‌نامه‌هایشان به دنبال انتقام گرفتن از مسیبان و جانیان آن جنایت بودند. تفکیک جرمی خودی و غیر خودی و مومن و کافر ... از لوازم و مشخصات این‌گونه دین‌ورزی است.» (۱۰)

معلوم نیست آقای سروش به کدام استدلال، بیشتر باورها و اعتقادات درست شیعه را به تمسخر می‌گیرد. آیا تفکیک قرآن کریم میان مومن و کافر، که

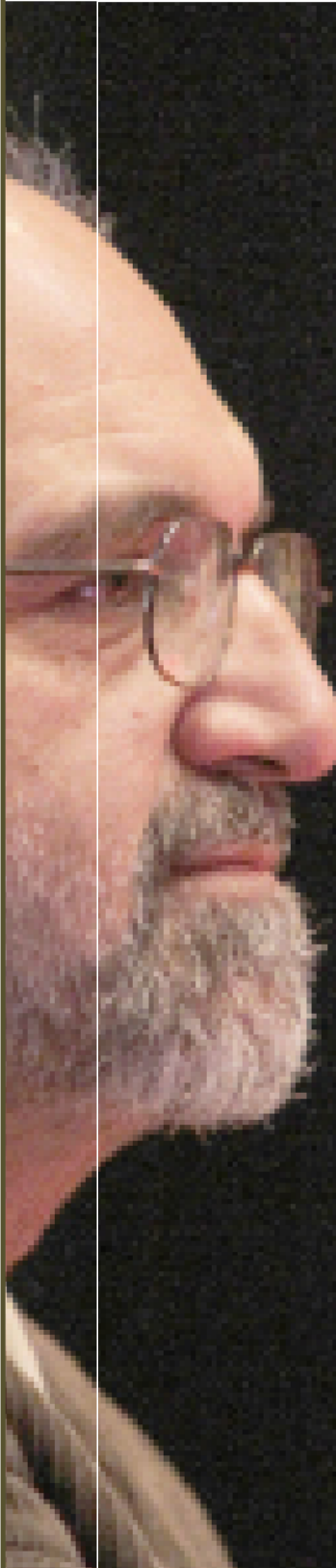
خائن، متقلب، قاتل، جانی، متجاوز، اهل تهمت، جائز، ستمگر، کرامت‌ستیز، فرومایه، مزور، غارت‌گر، دارای استبداد رای، اهل نخوت و فساد در قدرت، از حجاج و صدام و مغولان بدتر، دزد، درنده، و... استفاده می‌کند.

سروش در همان نامه افزون بر مقام معظم رهبری، مردم عزیز ایران زمین را که حامی رهبر انقلاب و حامیان ولایت هستند و این امر را در مقاطع بسیاری به اثبات رسانده‌اند، شغالان گرسنه، درنده، کرامت‌ستیز، قاتل، متجاوز، ضد دین، عمده استبداد نظامی و قضایی و... خوانده است.

به راستی دلیل این همه گزنده‌گویی، تلخ‌زبانی و این انبوه توهین و ناسزا چیست؟ چرا و بر اساس کدام برهان به رهبر معظم انقلاب که پرچم‌دار اسلام ناب در جهان و مدافع مظلومانی چون مردم فلسطین و لبنان و... است و نیز سردمدار مبارزه با سران کفر و استعمار فحاشی و توهین می‌کند؟ رهبری که با نگاهی اندک به سفرهای ایشان به استان‌های مختلف روشن می‌شود که اکثریت مردم عزیز و ولایت‌مدار و بزرگوار ایران اسلامی حامی و طرفدار ایشان هستند، چرا باید مورد فحاشی و توهین از سوی افرادی مانند آقای سروش واقع شود؟ آیا تابه‌حال آقای سروش و دوستان ایشان خواسته‌اند یا جرأت کرده‌اند که چنین نامه‌ای را به سران کفر جهانی که در مبارزه با اسلام عزیز سرآمد دیگران بوده و دستشان هر روز به خون مسلمانان فلسطین و لبنان و بحرین و عراق و... آغشته است، بنویسند؟ این نکته آیا جای تأمل جدی ندارد؟

البته آقای سروش در همین نامه هدف اصلی خود را کتمان نکرده و تصریح می‌کند که ما و طرفداران جنبش سبز در پی حکومت سکولار و غیردینی و فرادینی هستیم:

«جامعه‌ای اخلاقی و حکومتی فرادینی طالع تابناک مردم سبز ماست.»



بسیار جای تعجب است که ایشان با این همه فحاشی‌ها و توهین‌ها ادعا می‌کنند که به دنبال جامعه‌ای اخلاقی است. به نظر می‌رسد که باید اخلاق را باز معنا کرد.

غیر از آقای سروش، افراد روشنفکر دیگر نیز از همین شیوه توهین و فحاشی نسبت به دیگران بهره می‌برند. از جمله آقای محسن کدیور که در نامه‌ای علیه رهبری انقلاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی) که در تاریخ ۱۳۸۹/۴/۲۷ منتشر شده، ایشان را مورد فحاشی قرار داده است.

آقای کدیور در این نامه، مدعای خود را بر اساس قانون اساسی تنظیم کرده و خواسته است مطابق همین قانون اساسی ادعای خود را علیه رهبری انقلاب اسلامی بیان کنند. ایشان در این باره خطاب به آقای هاشمی رفسنجانی آورده‌اند: «نویسنده نامه... در این نامه با شما بر مبنای همین «قانون اساسی» احتجاج می‌کند، قانونی که تا اطلاع ثانوی مبنای نظم عمومی در ایران است.» (۱۵)

نیز در همان ابتدا در مورد مسائل پس از انتخابات آورده است: «راه پروتکت از این بحران، سرکوب و خفقان نیست، تن دادن به حاکمیت قانون است.» (۱۶)

اما مایه تاسف و تعجب این است که آقای کدیور که خود را شخصی عالم می‌داند و می‌کوشد مدعای خود را علمی و قانونی جلوه دهد، در همان مقدمه و قبل از محکوم کردن نظام و رهبری انقلاب اسلامی - براساس ادله ادعایی خود - نظام جمهوری اسلامی ایران را که با رشادت و شهادت و اسارت و جانبازی صدها هزار انسان صالح از این مرز و بوم به ثمر رسیده است و امروز نیز با حمایت و پشتیبانی این مردم صالح، مسلمان، نیک‌اندیش و ظلم‌ستیز به راه درست خود ادامه می‌دهد، تهدید به براندازی و مبارزه می‌کند. ایشان در این نامه مدعی می‌شود اگر به راه‌حلی که من می‌گویم عمل نشود معلوم می‌شود که این نظام قابل اصلاح به صورت قانونی

البته آقای سروش در همین نامه هدف اصلی خود را کتمان نکرده و تصریح می‌کند که ما و طرفداران جنبش سبز در پی حکومت سکولار و غیردینی و فرادینی هستیم

نیست: «... معنایش این خواهد بود که به این گزاره تلخ نزدیک شده‌ایم: «جمهوری اسلامی از طریق قانونی اصلاح‌ناپذیر است.» (۱۷) نیز در انتهای نامه مدعی می‌شود که اگر آن‌طور که من می‌گویم عمل کردید مشکلی نیست والا با زبان دیگری باید با شما سخن گفت. (۱۸)

از آقای کدیور باید پرسید: با فرض قبول مشکلات در مسایل اجرایی کشور، در صورتی که به خواسته و دیدگاه شما عمل نگرده، آیا باید نظام جمهوری اسلامی ایران را با این پشتوانه عظیم مردمی و جانفشانی‌های گسترده مردم عزیز و محبوب ایران، به صورت غیرقانونی اصلاح کرد؟ مراد از روش غیرقانونی چیست؟ آیا مراد شما از اصلاح نظام جمهوری اسلامی ایران به صورت غیرقانونی، همان مدعای برخی از اصلاح‌طلبان است که امروز در کنار منافقان و سلطنت‌طلب‌ها به بلندگویی برای بیان خواسته‌های آمریکا و اسرائیل برضد این نظام مردمی تبدیل شده‌اند و در زمان اصلاحات همین سخن شما را بر زبان می‌آورند؟ آیا این سخن شما بحثی است علمی و به قول شما بر اساس قانون اساسی، یا دعوت عده‌ای به خشونت و عمل غیرقانونی و در نهایت مبارزه مسلحانه برضد این نظام مردمی اسلامی؟ راستی برای براندازی نظامی که به ادعای شما از راه قانونی قابل اصلاح نیست، آیا کمک نظامی و اقتصادی و فرهنگی خارجی را صلاح می‌دانید؟ آیا گزینه حمله نظامی آمریکا یا اسرائیل علیه جمهوری اسلامی کمکی به دیدگاه شما - یعنی اصلاح نظام از راه غیرقانونی - نخواهد کرد؟ و آخرین سوال این‌که آیا وجود صدام که با پشتوانه کشورهایی که متأسفانه امروز پناهگاه و حامی شما و دوستان شماست یعنی آمریکا، اسرائیل، فرانسه، آلمان و حداقل ۳۷ کشور دنیا به ایران حمله کرد، و خون پاک صدها هزارتن از انسان‌های مومن و پاک این مرز و بوم عزیز را بر زمین ریخت، تحقق عملی همین راه‌حلی نبود که شما درباره نظام پیشنهاد می‌دهید؟

آقای کدیور در این نامه که با عنوان استیضاح رهبری نوشته شده است، مدعی شده‌اند که «مراد من از استیضاح، طلب وضوح کردن یا توضیح خواستن است.» (۱۹) روشن است که سوال کردن و طلب وضوح خواستن از یک

مسئول مملکتی امری درست و شایسته است، اما آیا آقای کدیور، واقعا در این نامه صرفا در مقام سوال بوده‌اند؟ آیا هیچ انسان منصفی - حتی اگر مسلمان نباشد - در سوال خود دست به فحاشی و توهین‌های مکرر (هم‌چون ظالم، مستبد، دیکتاتور تمام‌عیار، جائر، کسی که حکومت مطلقه شاهنشاهی را پدید آورده است، کسی که مایه وهن اسلام و شین مذهب شده است) می‌زند؟ (۲۰)

آیا کسی که در پی توضیح و سوال منصفانه و عالمانه از یک شخص است، ۴۹۵ بار به او توهین کرده و فحش داده و پس از توهین‌ها و فحاشی‌های مکرر و قبل از شنیدن پاسخ، به نتیجه و حکم قطعی می‌رسد و شخص سوال‌شونده را نیز محکوم می‌کند؟ جالب آن است که آقای کدیور همه این توهین‌ها و حکم قطعی دادن‌ها را قبل از شروع در بیان ادله ادعائیه خود و در مقدمه نامه خود مطرح کرده است!

افزون بر این، آقای کدیور مدعی شده‌اند که محور نامه ایشان قانون اساسی است، می‌توان از ایشان پرسید که مگر در همین قانون اساسی نهاد شورای نگهبان، مجلس شورای اسلامی، (۲۱) سپاه پاسداران، (۲۲) ریاست جمهوری، (۲۳) رهبری و ولایت فقیه (۲۴) و... به عنوان اصول قانون اساسی مورد تاکید قرار نگرفته‌اند؟ در این صورت، چرا شما نیز مانند آن عده محدودی که به جای دفاع از اسلام و مردم عزیز مسلمان ایران از دشمنان این مردم دفاع کرده‌اند، به جای ارایه استدلال علیه این نهادهای قانونی صرفا به فحاشی و توهین دست زده‌اید؟

برای نمونه، اندکی از توهین‌ها و فحاشی‌های آقای کدیور را نسبت به نهادهای قانونی تصریح شده در قانون اساسی می‌آوریم:

«مجلس شورای اسلامی موجود مجلس مهره‌چینی شده، دست‌نشانده و چون مدعی در خط رهبر بودن است، خونابه دل است.» (۲۵) اعضای هیأت منصفه مطبوعات منصوب رهبری و دشمن‌ترین شهروند ایرانی هستند، صدا و سیما فروغگو و مروج خرافات و نازلترین قرائت عوامانه از اسلام است، شورای نگهبان متحجر، بسیط و مانع پیشرفت کشور هستند، فقهای شورای نگهبان در حد نسبی و متعارف نیز آگاه به زمان نیستند،

آنها عادل نبوده و موجب فروپاشی قانون اساسی هستند، جنتی عادل نیست، احمدی نژاد فردی متقلب، فرصت‌طلب، بی‌کفایت، انسانی وقیح، و منصوب رهبری است، دولت و کارگزارانش شرورترین افراد کشور هستند، مجلس خبرگان مجلس بی‌کفایت است، سعید مرتضوی سیاه‌ترین پرونده را در تجاوز به حقوق دیگران دارد، سپاه پاسداران عامل فساد سیاسی و اقتصادی در کشور بوده و غولی است که ممکن است رهبری را نیز بلعد، تئوری ولایت مطلقه فقیه که امام خمینی بیان داشته است، فسادزا و موجب پدید آمدن هر نوع فسادی در کشور است، و...» (۲۶)

آقای کدیور، آیا طبق قانون اساسی، توهین به نهادهای قانونی کشور کاری قانونی است؟ راستی این سخنان با ادعای شما که خطاب به آقای هاشمی‌رفسنجانی آورده‌اید: «نویسنده نامه... در این نامه با شما بر مبنای همین «قانون اساسی» احتجاج می‌کند؛ قانونی که تا اطلاع ثانوی مبنای نظم عمومی در ایران است.» (۲۷) و نیز در همان ابتدا درباره مسایل پس از انتخابات آورده‌اید: «راه برون‌رفت از این بحران، سرکوب و خفقان نیست، تن دادن به حاکمیت قانون است.» (۲۸) چگونه سازگار است؟

شیوه مغالطه فحاشی در قرآن

نکته مهمی که باید به آن توجه شود، این است که شیوه توسل به فحاشی و توهین که از سوی افراد به اصطلاح روشنفکر و در واقع ضد اسلام مانند آقای سروش و کدیور، علیه رهبر بزرگوار ما و مردم عزیز ایران اسلامی انجام می‌شود، شیوه جدیدی نیست. این نوع مغالطه، همیشه توسط اهل باطل برضد اهل حق و دین‌مداران به‌کار گرفته می‌شده است.

قرآن کریم موارد بسیاری را نقل می‌کند که مشرکان و دین‌ستیزان، پیامبران را «دیوانه» و «ساحر» خوانده‌اند، برای نمونه، درباره پیامبر اسلام ﷺ آمده است: و قالوا یا أيها الذی نزل علیه الذکر إنک لمجنون. (۲۹)

قرآن کریم درباره اهل جهنم می‌فرماید بدین علت به عذاب گرفتار شدند که در برابر پیام الهی استکبار ورزیدند و می‌گفتند ما چرا باید برای حرف یک شاعر دیوانه از خدایان خود دست بکشیم: انهم كانوا إذا قیل لهم لا اله الا

الله يستكبرون * و يقولون ائنا لتاركوا
الهيئتنا لشاعر مجنون (۳۰)

وقتی که حضرت موسی علیه السلام
با نشانهایی به سوی فرعون رفت،
فرعون گفت: فتولی برکنه و قال ساحر
او مجنون (۳۱)

نسبت به حضرت نوح علیه السلام نیز
پس از تکذیب ایشان گفته‌اند او دیوانه
است (۳۲)

مشركان و دين‌گريزان افزون بر پيامبران
الهي، پيروان آنان را نیز سفیه و دیوانه
می‌خواندند. خداوند می‌فرماید: عده‌ای
از مردم (یعنی منافقین) با این‌که ایمان
ندارند، ادعای ایمان می‌کنند، ولی
قصدشان فریب‌خداوند و مومنین است،
اما این عده در حقیقت خودشان را
فریب می‌دهند و خداوند نیز بر مرض
دل‌هایشان می‌افزاید، و وقتی که به آنها
گفته می‌شود که در زمین، فساد نکنید،
ادعا می‌کنند که ما اهل فساد نیستیم بلکه
ما «اصلاح‌طلب» هستیم، در حالی که
این عده اهل فساد هستند، و وقتی که
به این‌ها گفته می‌شود که ایمان بیاورید
می‌گویند: آیا ما مانند ابلهان ایمان
بیاوریم؛ و إذا قيل لهم آمنوا كما آمن
الناس قالوا أنؤمن كما آمن السفهاء ألا
إنهم هم السفهاء ولكن لا يعلمون (۳۳)
این شیوه باطل که در طول تاریخ از
سوی فرعون و فرعونیان برضد پیامبران
و پیروانشان استفاده می‌شد، در این عصر
نیز علیه دین‌داران و پیروان پیامبران و
ائمّه هدی با شدت بیشتر و ظاهری
جذاب‌تر به‌کار می‌رود.

ولی همان‌سان که در عصر پیامبران و
ائمّه هدی فرعونیان و شیاطین انس
نتوانستند یاران راستین آنها را تحت تأثیر
قرار داده و از ادامه راه بازدارند، امروز نیز
پیروان آنها نمی‌توانند مومنان واقعی را از
مسیر خویش بازدارند.

پی‌نوشت‌ها

۱. ادعای تاریخی بودن دین، ادعایی است که بطلان
آن کاملاً روشن است. زیرا این ادعا معتقد است که
هر دینی چون دین اسلام، از ناحیه خدای متعال و
از طریق جبرئیل به پیامبر اسلام صلی‌الله علیه وآله
اعطا نشده است، بلکه ایشان آن را از مردم عرب
گرفته است، یعنی فرهنگ زملنه پیامبر، دین اسلام



شیوه توسل به فحاشی
و توهین که از سوی
افراد به اصطلاح
روشنفکر و در واقع
ضد اسلام مانند آقای
سروش و کدیور،
علیه رهبر بزرگوار
ما و مردم عزیز ایران
اسلامی انجام می‌شود،
شیوه جدیدی نیست.
این نوع مغالطه، همیشه
توسط اهل باطل برضد
اهل حق و دین‌مداران
به‌کار گرفته می‌شده
است.

- را پدید آورده است.
۲. عبدالکریم سروش، بسط تحریره نبوی، ج دوم،
موسسه فرهنگی صراط، تهران: ۱۳۷۸، پستگفتار،
ص ۱۰.
 ۳. همان، صص ۳- ۴.
 ۴. عبدالکریم سروش، کیان، سال نهم، دی و بهمن
۱۳۷۸، ش ۵۰، ص ۲۴.
 ۵. از خوانندگان محترم بپوش می‌طلبم که ناچاریم
این الفاظ زشت و رکیک را از آقای سروش نقل
کنیم.
 ۶. عبدالکریم سروش، رازدانی و روشنفکری و
دینداری، ج چهارم، موسسه فرهنگی صراط، تهران،
۱۳۷۷، صص ۴۲، ۴۳، ۴۹.
 ۷. همان، ص ۸۷.
 ۸. همان، ص ۸۴- ۸۷.
 ۹. همان، ص ۸۷.
 ۱۰. همان، کیان، ش ۵۰، ص ۲۲- ۲۳.
 ۱۱. همان، رازدانی و روشنفکری و دینداری،
ص ۱۲.
 ۱۲. همان، کیان، ش ۳۷، ص ۵۸.
 ۱۳. همان، رازدانی و روشنفکری و دینداری،
ص ۴۶ و ۷۹.
 ۱۴. این نامه در سایت ایشان موجود بوده است
و در تاریخ شهریور ۱۳۸۸ به چاپ رسیده است.
 ۱۵. بخش مقدمه، بند سوم، پاراگراف اول.
 ۱۶. بخش مقدمه، بند اول.
 ۱۷. بخش مقدمه، انتهای بند دوم.
 ۱۸. آخرین پاراگراف نامه.
 ۱۹. بخش مقدمه، بند چهارم.
 ۲۰. تفصیل توهین‌ها و فحاشی‌های آقای کدیور
نسبت به رهبری نظام جمهوری اسلامی ایران
خواهد آمد.
 ۲۱. فصل ششم قانون اساسی که شامل ۲۸ اصل
است در مورد مجلس شورای اسلامی است.
 ۲۲. غیر از اصول مختلفی از قانون اساسی که در
مورد نیروهای نظامی است، اصل ۱۵۰ قانون اساسی
در مورد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است.
 ۲۳. فصل نهم قانون اساسی که متشکل بر ۳۰ اصل
است، در مورد قوه محریه و رئیس‌جمهور و دولت
است.
 ۲۴. اصول مختلفی در قانون اساسی به مسأله
رهبری و ولایت فقیه پرداخته است مانند: اصول
۵، ۵۷، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰ و ۱۱۱.
 ۲۵. جالب است که آقای کدیور صرفاً مجلس ششم
را در نامه خود مورد مدح قرار می‌دهد.
 ۲۶. این موارد صرفاً نمونه‌ای از توهین‌های آقای
کدیور بوده است که در کل این نامه موجود است.
البته با تفصیل بیشتری این بحث خواهد آمد.
 ۲۷. بخش مقدمه، بند سوم، پاراگراف اول.
 ۲۸. بخش مقدمه، بند اول.
 ۲۹. ححره، ۶.
 ۳۰. صفحات، ۳۵- ۳۶.
 ۳۱. ذاریات، ۳۹.
 ۳۲. قمر، ۹.
 ۳۳. بقره، ۱۳.